

گوش شنوای معلمی

یمان دهدشتی نسب

دبیر فیزیک، استان خوزستان

«انسان اگر با دل گوش دهد معنا را کشف خواهد کرد. همان‌طور که چشم نور را می‌بیند و گوش صدا را می‌شنود، دل هم عضوی برای دریافت معناست.»
داشتن مخاطب واقعی یکی از تجربه‌های بسیار ارزشمند است. گفت‌وگو مبتنی بر فهم دو سوپیه است و جریانی از آگاهی است که یک سمتش من و سمت دیگر مخاطب قرار دارد. یکی از مهارت‌های گفت‌وگو «گوش دادن به هنگام شنیدن» است. با کشف و تقویت این مهارت، فعال و با علاقه گوش می‌کنیم، به‌گونه‌ای که طرف صحبت‌کننده خودش را کشف کند. تأثیر گفت‌وگو در صورتی که دو طرف با ذهن باز به سخنان یکدیگر گوش دهند چند برابر خواهد شد. در این مقاله سعی بر این است که موانع تعامل در فضای آموزشی و نقش مهارت‌های «گوش دادن به هنگام شنیدن» و «از دل سخن گفتن» در کم کردن این موانع بررسی شود.

یکی از موانع اصلی تعامل در محیط آموزشی، فضای تک‌گویانه کلاس درس است. در محیط آموزشی مبتنی بر تک‌گویی، بزرگ‌ترین رسالت معلم، انتقال اطلاعات از خود، که انسانی بالغ و باتجربه است، به انسانی ناپخته و کم‌تجربه است. دانش‌آموز در این فرایند باید ساکت و شنوای کلمات معلم باشد. برای داشتن یک محیط پویای آموزشی، هر دو سوی معلم و دانش‌آموز و جریان آگاهی بین آن‌ها بسیار اهمیت دارد. در فضای گفت‌وگویی آموزشی، هم دانش‌آموز و هم معلم باید گوش‌دهنده باشند تا جنس رابطه آن دو به سوی اعتماد و احترام و اشتیاق برود.

من بی‌هیچ قضاوتی به سخنانش گوش فرا دادم. به نظر خودم همه آن فضای اعتماد نه در اثر سخنان و پند و اندرز من، بلکه با گوش دادن من به او به‌وجود آمده بود. در واقع من سعی کردم با آن دانش‌آموز هم‌حس شوم طوری که معانی و ارزش‌ها و احساساتی را که آن دانش‌آموز از طریق کلمات ابراز می‌کرد، برایم قابل لمس باشد. قبلاً همیشه آن دانش‌آموز مخاطب حرف‌های من بود ولی اکنون من مخاطب او شده بودم و او «از دل سخن گفتن» را آغاز کرده بود. لازم نبود او نقش بازی کند، و همان‌طور که بود، خود را معرفی کرد. با صداقت و به‌طور مشخص منظور خود را بیان می‌کرد. و این تجربه‌ای بسیار ارزشمند بود که من در فضای آموزشی کسب کردم. با گوش فرا دادن، دانش‌آموزم را به یک میدان وسیع دعوت کرده بودم. میدانی که در آن خود را کشف کند و با دقت و از دل سخن بگوید. اعتماد متقابل در چنین فضایی به وجود آمد و آن دانش‌آموز سخن گفت بی‌اینکه به او بگویم ساکت!

یادم می‌آید در یکی از کلاس‌های درس که بسیار شلوغ بود، دانش‌آموزی به بهانه‌های مختلف با دانش‌آموزان دیگر درگیر می‌شد و هر بار سروصدای او مرا وادار می‌کرد که بلند بگویم ساکت! ولی اثر نداشت، از راه پند و اندرز هم که وارد می‌شدم آن دانش‌آموز راه خود را جوری دیگر ادامه می‌داد. سعی کردم از طریق دوستان نزدیکش او را بهتر بشناسم. او را در ردیف اول کلاس نشاندادم تا بتوانم بیشتر روی حرکاتش تمرکز کنم. اما می‌دیدم و می‌شنیدم که هر بار با دانش‌آموزان دیگر درگیری پیدا کرده است. یک روز، صحبتی را با او در مورد مدل موهایش شروع کردم و سعی کردم حرف‌هایش را بی‌هیچ قضاوتی فقط بشنوم. پس گوش دادم به همه دنیایش و گاهی سؤالات کوچکی در ادامه حرف‌هایش می‌پرسیدم. این صحبت چندین بار ادامه پیدا کرد و من بیشتر شنوا بودم. یک روز زنگ تفریح آمد دنبالم و گفت که می‌خواهد حرف بزند. پذیرفتم و او از احساسات خود سخن گفت: از ناراحتی‌های خود سخن گفت. از شرایط خانوادگی خود سخن گفت و

* منابع

۱. با هم اندیشیدن، راز گفت‌وگو- نوشته مارتنه و یوهانس هارتکه مایر، ل، فریمن دوریتی، ترجمه فاطمه صدرعامل (طباطبایی) ناشر اطلاعات ۱۳۸۲
۲. اصول و مبانی دیالوگ، نوشته دکتر محمدرضا نیستانی، انتشارات یارمانا، چاپ دوم ۱۳۹۴